



سورة «التازعات»

در مکه نازل شده، ۴۶ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنده مهربان.

والتَّازِعَاتِ غَرْقاً ①

{۱} سوگند به: برکنندگان به سختی.

والتَّاسِطَاتِ نَشْطاً ②

{۲} ورها شوندگان سبک سیر.

والتَّاسِجَاتِ سَبْحاً ③

{۳} وشناکنندگانی بس شناور.

فالتَّاسِجَاتِ سَبْحاً ④

{۴} پس پیشروانی بس پیشگیر.

فالمُدْبِرَاتِ أَمْراً ⑤

{۵} پس پردازندگان و انجام دهندگان فرمان.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ⑥

{۶} روزی که به لرزه درآید و برکنده شود آن

برکنده شونده لرزنده.

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ⑦

{۷} در پی آن درآید، آن از پی درآینده.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شرح لغات:

نازعات، جمع نازعة، فاعل از نزع: چیزی را از جا برکندن، تیرها را رها کردن، وتر (زه کمان) را تا نهایت کشیدن، دلو را از چاه بالا آوردن، از نزوع: از کاری خودداری کردن و باز ایستادن، به کسان خود همانند بودن، به سوی چیزی با اشتیاق روی آوردن.

غرق: در آب فرو رفتن، از آن کفی برداشتن. به معنای اغراق: در کاری پیش رفتن، در آب فرو بردن.

ناشطات، جمع ناشطة، از نشط، فعل ماضی، به فتح شین: ریسمان را گره زد، گره



را محکم کرد، دلو را با دست از چاه برکشید. از نشط، به کسر شین: آسان و سبک به کاری روی آورد. به معنای انشط: گره را گشود، بند را از پای حیوان باز کرد، او را به نشاط آورد.

سابحات، جمع سابعه، از سبح، فعل ماضی: در زندگی دست‌اندرکار شد، خوابید و آرام گرفت، در راه‌پیمایی بسی پیش رفت، در سخن‌پرگویی کرد، در آب شناوری نمود.

مدبرات، جمع مدبره از دَبَّرَ - ماضی مشدد - : کار را اندیشید و سنجید، آن را تنظیم کرد و سامان داد، حدیث را نقل کرد، به از میان برداشتن شخصی یا چیزی حيله ساخت.

امر، مصدر: درخواست انجام کاری، فرمان، جمع آن اوامر. چیز، شأن، جمع آن امور.

رجف: چیزی از بن به حرکت و اضطراب درآمد، زمین به شدت لرزید، شخص هراسناک شد، گروه آماده جنگ شد.

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا. وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا»: می‌توان واوهای اول این آیات همه برای قسم باشد، در این صورت ظاهر این است که موصوفات این اوصاف مختلف است. اگر واو اول برای قسم و واو آیات بعد برای عطف باشد، ظاهر این است که موصوف یک حقیقت با اوصاف یا مراتب مختلف است، و فاء تفریع در دو آیه ۴ و ۵ قرینه‌ای بر همین مقصود می‌باشد که وصف «نزع» و «نشط» و «سبح» در یک حقیقت تجلی کرده، آن‌گاه به صفت «سبق» و «تدبیر» در آمده.

مفسرین عموماً چون توجه داشته‌اند که سیاق آیات و قسم‌ها بیان یک حقیقت در اوصاف مختلف است، خواسته‌اند تا این اوصاف را با آن حقیقتی که مورد نظر و تفسیرشان است تطبیق نمایند. معروف‌تر از همه تفسیر و تطبیق به ملائکه است:



ملائکة قبض ارواح که روح کافران را به سختی می‌کنند: «وَ النَّازِعَاتِ». فرشتگانی که روح کافران را از بدن مانند دلوی که از عمق چاه بکشند، بیرون می‌کشند و جذب می‌نمایند: «وَ النَّاشِطَاتِ». فرشتگانی که به آسانی ارواح مؤمنان را قبض و رها می‌کنند: «وَ السَّابِحَاتِ». فرشتگانی که بر ارواح در خیر، یا وحی، سبقت می‌جویند: «فَالسَّابِقَاتِ». فرشتگان، یا فرشتگان مخصوصی که امور عالم یا دنیا را تدبیر می‌کنند: «فَالْمُدَبِّرَاتِ».

دیگر تفسیر و تطبیق به ارواح است از این جهت که ملائکه آن‌ها را نزع می‌کنند، یا خود را از شهوات و علایق برمی‌کنند.^۱

بنابراین «نازعات» به معنای منزوعات است، یا فاعل و مفعول یک حقیقت، از دو جهت است. و آن ارواح، یا «ارواح مؤمنین» که پس از نزع، از بند رسته و با دیدن مقامات عالی به نشاط درمی‌آیند و شناورند. و سپس به سوی بهشت از هم یا از فرشتگان سبقت می‌جویند، و تدبیر امر می‌کنند. و همچنین بر ستارگان، و اسبان، و کمان‌های مجاهدان، تطبیق کرده‌اند.

این تفسیرها اگر با بعضی از این آیات تطبیق کند همه آن‌ها با همه این سوگندها انطباق و تناسب ندارد. و اشکالات دیگری هم به نظر می‌رسد، مهمتر از همه اینکه:

۱. تفسیر آیات یا باید مستند به ظهور الفاظ، یا نقل معتبر و مستند به معصوم، یا

۱. این تفسیر را مرحوم طنطاوی جوهری در کتاب تفسیر الجواهر، اختیار کرده، می‌گوید:

«مقصود ارواحی است که به عشق خدا از علاقه‌ها و شهوات برکنده و مجرد می‌گردند، و به نشاط در می‌آیند، آن‌گاه در عالم دیگر شناور می‌شوند، و از ارواحی که در بند علایق گرفتارند پیشی می‌گیرند و به اذن پروردگار به تدبیر عالم می‌پردازند» (گوید با رسیدن این مقام در صف ملائکه‌ای در می‌آیند که در سوره نیا ذکر شده است).

این مفسر جدید برای این تفسیر و تطبیق، شواهد و دلالتی از فلاسفه اسلام و دانشمندان جدید غیر مسلمان می‌آورد، مانند: مؤلفان کتاب اخوان الصفا و فخر رازی و غزالی، و یکی از دانشمندان انگلیسی. (مؤلف)



شواهدی از دیگر آیات باشد، و این تفسیرها نه مستند به ظهور الفاظ است و نه احادیث معتبر، و نه آیات همانند، فقط احتمالاتی است که از سابقین به لاحقین رسیده، و لاحقین از جهت احترام به نظرهای گذشتگان ضمن تفسیر آورده‌اند.

۲. سوگندهای قرآن بیان آیات دلائل و شواهد عالم است برای متوجه نمودن اذهان به مقصود و اثبات مدعی. این شواهد باید مشهود حسی یا شبه حسی باشد، مانند: «والشمس، والسماء، والقمر، والنهار، واللیل، والفجر، والضحی، والعصر، وما خلق، والنجم، والتین، والزیتون، والعادیات، والقلم، والطور، والذاریات، والمرسلات...». چنانکه ظاهر است این سوگندها همه مظاهر مشهود است که برای اثبات منظور از قسم آمده. برگرداندن این اسماء و صفات از معانی ظاهر، تأویل آیات است، نه تفسیر آن‌ها. با این که تفسیر این سوگندها به ملائکه یا ارواح (که نظر بیشتر ناقلین تفسیر است) شاهد آوردن به چیزی است که خود نه مشهود حسی و نه شبه حسی است که با توجه و تحقیق علمی برای عموم مشهود گردد.

۳. با تأمل در سوگندهای قرآن معلوم می‌شود که مطلب و مدعاهایی که سوگند برای آن‌ها آمده ربط و پیوستگی خاصی با سوگندها دارد که با توجه به آن روابط و حقایق، مطلب و مقصودی که مورد شک و تردید است اثبات می‌گردد. آنچه در تطبیق این سوگندها گفته‌اند اذهان را به «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» که مقصود است، متوجه نمی‌سازد و این حقیقت را تقریب یا اثبات نمی‌نماید.

۴. این اوصاف که جمع مؤنث آمده از جهت لفظ نیز با همه موصوف‌ها «ارواح ملائکه» تطبیق نمی‌کند.

چنین به نظر می‌رسد که: مفسرین سابق این اوصاف را به آنچه به نظرشان جور آمده تفسیر کرده‌اند و کسانی که بعد تفسیر نوشته‌اند از آنان پیروی کرده‌اند. مفسرین از این جهت که خواسته‌اند موصوف‌های این اوصاف را تعیین کنند مصابند، ولی



موصوف‌هایی که تعیین کرده، بعضی مانند ملائکه و ارواح، برای عموم مجهول است، و بعضی نیز مانند ستارگان، اسب‌های مجاهدان، با همه اوصاف منطبق نیست. اگر مفسرین این آیات، نظر خود را از عالم غیر مشهود به عالم مشهود تنزل می‌دادند برای مردمی که این شواهد و سوگندها متوجه به آن‌ها می‌شد مشهود بود و اشکالاتی که اشاره شد پیش نمی‌آمد. اگر هم مقصود این آیات موصوف‌های غیر مشهود باشد باز از طریق نظر در مشهودات می‌توان آن‌ها را شناخت.

با توجه به لغات خاص و کلمات و اوزانی که در این آیات آمده، آشکار است که این سوگندها ناظر به انواع یا مراحل حرکات، یا متحرکات از جهت حرکات می‌باشد، بنابراین اگر گونه‌هایی از حرکات کلی محسوس یا معلوم را در نظر بگیریم شاید تا حدی به مقصود قرآن از این سوگندها آشنا شویم. اینک چند مثال:

حرکت وسایل نقلیه، در زندگی ماشینی، و حرکت وسایل صنعتی مشهودترین حرکات است و صورتی از تصرف فکر و اراده انسان در ترکیب و تنظیم قوای طبیعی می‌باشد، طیاره با فشار نیروی دافع (نازع) از زمین که مرکز جاذب اجسام است، کشیده و کنده می‌شود، قدرت جذب مرکز و دفع محرک، تا حدی در حال کشمکش، پس از آنکه جسم متحرک (طیاره) به منتهای دفع رسید (مستغرق در نزع گردید): «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا»، دافعه آن بر جاذبه مرکزی غلبه می‌کند و حرکت نزعی به حرکت نشاطی تبدیل می‌شود، و گویا بندهایی که به آن بسته بود و به جهت مخالف می‌کشید، سست یا باز می‌گردد: «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا»، پس از سبک سیری و نشاط، در فضا شناور می‌شود - «وَالسَّابِقَاتِ». با این سه طور از حرکت است که به سوی مقصود پیش می‌رود: «فَالسَّابِقَاتِ»، و آن غرض نهایی را انجام می‌دهد: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا».

حرکات دیگر وسایل نقلیه صنعتی نیز در حرکت روی زمین و در فضا، کم و بیش،



همین مراحل را دارد.

حرکات عوامل طبیعی، مانند هوا و ابر نیز همین مراحل حرکت را پیوسته می‌گذرانند: تابش آفتاب به سطح زمین و دریاها هوای فشرده را از جا می‌کند، و در نهایت برکنندگی و کشیده شدن، به حرکت نزعی، حرکت نشاطی و شناوری مبدل می‌شود، آن‌گاه در حال تصادم و مسابقه طوفان‌های جوّی ابرها و باران‌ها پدید می‌آید، و با باریدن، رویاندن گیاه‌ها و به جریان انداختن بادها و نسیم‌ها صدگونه امر تدبیر می‌شود.

جنبش‌های حیاتی و در گیاه و حیوان، اطوار جنبش و جوشش، به صورت دیگر است، ساقه گیاه با قدرت حیاتی خود از زمین کشیده می‌شود، در منتهای کشش و کمال رشد از هر سو شاخه‌ها و برگ‌ها می‌رویاند، سلول‌های غذا ساز و عضو پرداز با نشاط خاصی به کار می‌افتند، و در درون برگ و شاخه و ساقه شناور می‌شوند، آن‌گاه به سوی شکوفه، و میوه‌آوری سبقت می‌جویند و با تولید مثل و تهیه غذای انسان و حیوان امر مربوط به خود و مقصود غایی را انجام می‌دهند. سلول‌های حیاتی انواع حیوانات، آن‌ها را برای تولید مثل برمی‌انگیزاند، سپس این سلول‌ها به سوی رحم‌های طبیعی یا حیوانی سبقت می‌گیرند، پس از تکوین نطفه از باطن آن، انواع سلول‌ها می‌جوشد و انتزاع می‌شود، و با نشاط خاص به ساختن اعضا می‌پردازند و در درون جنین شناور می‌شوند، و با مسابقه حیاتی فرمان تکوین و تکمیل ساختن موجود زنده را به انجام می‌رسانند.

جنبش‌ها و انگیزه‌های ارادی که منشأ حرکات انسان است، در ابتدا متوجه تأمین شهوات و لذات بدنی و تدبیر آن می‌باشد، پس از آن انگیزه‌های مخالف جواذب جسمانی، مانند انگیزه علم، تقوا، گذشت، فداکاری، دفاع از حق دیگران، بیدار می‌شود و به کار می‌افتد. چون کشش این انگیزه‌ها (نزعها) برخلاف جهت



جواذب شهوات و تمایلات جسمانی است، در بعضی از نفوس در همان مراحل اولیه متوقف می‌گردد، و بعضی از نفوس مستعد با قدرت همین انگیزه‌ها در طریق مطلوب پیش می‌روند. چون از جواذب مخالف یکسره رهایی یافتند، و به نشاط و سباحث (شناوری) درآمدند، برای رسیدن به مراتب عالی علم و خیر و فداکاری و تکمیل دیگران سبقت می‌جویند، و به تدبیر و تکمیل امر که سامان دادن کار خلق و انجام مسئولیت انسانی است می‌پردازند.

این چند مثال از قوانین و اصول حرکات متنوع و متناوب صنعتی و طبیعی و حیاتی و ارادی، نمونه‌هایی است که برای ما و در محیط زندگی محسوس یا معلوم و وجود ما و اطراف ما می‌باشد. از نظر علمی و کشف‌های پیشرفته در عالم پهناور و بی‌منتها، کرات و کهکشان‌های بزرگ، و همه ذرات ریز، بر سنن و قوانین منظم حرکات و تدبیر امور خلقت جاری می‌باشند. از این نظر همه اختران در حال حرکت دفعی (نزعی) از ماده اصلی عالم انتزاع شده، و هر یک از آنها پس از رهایی از جذب شدید نخستین، با سبکی و نشاط در مدار خاص خود شناور گشته، و همین اساس، نظام وسیع منظومه‌ها و کهکشان‌ها و تدبیر عالم را پدید آورده است.^۱

«عالم بی‌نهایت ریز ذرات که مانند منظومه‌های بی‌نهایت بزرگ، و پدید آورنده آن‌ها است، از انواع و کیفیات حرکات صورت گرفته، ماده و عناصر اصلی که پایه‌های ساختمان با شکوه جهان و نمایاننده تدبیر آن است

۱. زمین با حرکات شناوری که در هر ثانیه سی کیلومتر است، و حرکت وضعی که در ۲۴ ساعت یک بار به دور خود می‌گردد، منشأ تدبیر فصول و شب و روز و اختلاف آن‌ها می‌شود، از آثار منظم و دقیق و حکیمانه این حرکات، پرورش حیات و تکامل آن‌ها می‌باشد. از وضع حرکات زمین می‌توان پی برد که همه حرکات و شناوری ثوابت و سیارات که حساب دقیق آن خارج از درک ما می‌باشد، با نظم دقیق و تدبیر حکیمانه جریان دارد. (مؤلف)



ذراتی است که از حرکات و شناوری مختلف اجزای گردنده آن تشکیل شده، اختلاف عناصر جز اختلاف کیفیت و کمیّت حرکات و متحرکات نیست. با تغییر کیفیت، حرکات عنصری به عنصر دیگر مبدل می‌شود و هر عنصری دارای تشعشع و خواص مخصوص به خود می‌شود. از نظر کشفیات و تجربیات پیشرفته، هسته مرکزی ذرات (اتم‌ها) نیز از اجزای منفی تشکیل یافته که در حال گریز (انزاع) است: «بار الکتریکی». بنابراین جرم جز نیروی در حال جهش و حرکت (انرژی) نیست، و انواع جهش و کشش (انتزاع) به صورت «انرژی‌های» گوناگون در می‌آید.^۱ با این دید وسیع و عمیق همه موجودات در حال جوشش و جنبش و کشش و کوشش و شناوری می‌باشند. بلکه صور موجودات، و آثار و خواص آنها، دیدن، شنیدن و دیگر احساسات، و ادراکات، ساختمان اجسام زندگان، و حیات آنها، جز پدیده اطوار حرکات نیست. با نظر علمی، زمان و فضا و کهکشان‌ها همه در حال حرکت و یا عین حرکتند، و سکون مطلق وجود ندارد، آنچه ساکن می‌نماید به حسب درک ما و نسبی می‌باشد، تشخیص و تنوع موجودات در حقیقت تنوع حرکات است، و حرکت پدید آورنده و سازنده و تدبیر کننده است».^۲

۱. قسمت اندکی از انرژی‌هایی که از خورشید انتزاع می‌شود و در فضا منتشر و شناور است، به زمین می‌رسد. این قسمت از اشعه خورشیدی اگر فقط در سطح زمین اثر می‌نمود و از آن بر نمی‌گشت یا از زمین عبور می‌کرد، حرارت شب و روز در اطراف زمین بسیار متفاوت می‌شد و فعل و انفعالی در درون زمین انجام نمی‌گرفت. همین که در حدود متفاوت از سطح به اعماق زمین می‌رسد، هوای سطح زمین متعادل می‌گردد و پیوسته فعل و انفعال‌ها و تغییر و تبدیل و پیدایش عناصر مختلف و انرژی‌های جدید صورت می‌گیرد، چنان که بیش از صدگونه عنصر و دوازده گونه انرژی کشف شده، و مجموع این حرکات و فعل و انفعال‌ها منشأ بروز حیات تکامل آن گردیده است. (مؤلف)

۲. کنه حرکت مانند حقیقت وجود و زمان، مکان، ذوات و ماهیات موجودات، مجهول است، و تعریف حرکت



در این آیات، بدون اشاره به موصوف‌ها و متحرک‌ها به انواع حرکات یا حرکات متنوع سوگند یاد شده، مفعول مطلق‌ها - «غرقا»، «نشاطا»، «سبحا»، «سبقا» - گویا بیانی از کمال و تأثیر و اهمیت هر نوعی از حرکات متوالی می‌باشد:

«فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا»: پس از نزع و نشاط و سباحت کامل به سوی مقصد نهایی که همان تدبیر است، یا از دیگر متحرکات که به این مراحل نرسیده‌اند پیشی گیرنده‌اند.

«فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا»: تدبیر امر - فرمان، کار - فرع و نتیجه انواع حرکات و جنبش‌ها می‌باشد. پیدایش صور جسمی و حیاتی و تکامل محصول تغییر و تبدیل است و تغییرات، در پی جنبش‌های انتزاعی و انواع آن در می‌آید. چون نهایت و غایت حرکات صور و آثار مدبرانه است، باید مبدأ حرکت و علت فاعلی آن امر نیز مدبرانه باشد، و متحرک را هر چه فرض کنیم، خود نمی‌تواند محرک باشد. بنابراین

→ مانند تقسیم آن - به حرکت جوهری، کمی، کیفی، ارادی و مانند این‌ها - نسبی می‌باشد. چنان که حد حرکت و سکون، نیز نسبی است و سکون مطلق وجود خارجی ندارد، زیرا هر چه وجود دارد متحرک یا عین حرکت می‌باشد، چنان که سکون هسته مرکزی اتم نسبت به اجزای گردنده آن است و هسته مرکزی نیز در حال حرکت و انتزاع می‌باشد. همچنین فضا نسبت به اجسام ریز و درشتی که در آن متحرکند ساکن می‌نماید، با آنکه به حسب نظریه نسبی، چون به ساکن نسبی دیگر مقایسه شود، فضا خود از هر سو با سرعتی بیش از همه اجسام و اجرام در حال حرکت و گسترش می‌باشد، بنابراین حرکت مانند زمان و مکان، حقیقت مطلق نیست، بلکه متحرک جز نوعی از حرکت نمی‌باشد، و حرکت و انواع آن از تجلیات وجود است، وجود مطلق در مراتب تنزل به صورت حرکات یا متحرکات در می‌آید، و حرکات با انواع و اشکال گوناگون آن آهنگ‌های شوق به سوی کمال و جمال و عقل مطلق است.

و از جدایی‌ها شکایت می‌کند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق
باز جوید روزگار وصل خویش

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

(مؤلف)، (مثنوی مولانا، دفتر اول، بیت ۱ تا ۴)



انتزاع و حرکت به سوی تدبیر نه حرکت است و نه متحرک، بلکه منشأ آن باید قدرت و اراده‌ای باشد که از باطن و درون به صورت جنبش و حرکت در می‌آید، چنانکه اراده انسان منشأ حرکت فکر و عمل است و صور خارجی را پدید می‌آورد. نتیجه آنکه جنبش از امر و اراده آغاز می‌گردد و به صورت‌های وسیعی، اراده «امر» را تحقق می‌بخشد و تدبیر می‌کند: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۱، ﴿وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^۲.

«يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاجِفَةُ»: یوم، مشعر به جواب قسم و ظرف فعل مقدر غیر معین است، مانند: لتبعثن، لتحشرن، و تنتهی الامر، تا هر کس فراخور درک خود دریابد مقصود این است که حرکات به تدبیر منتهی می‌شود و در منتهای تدبیر چنین روزی پیش می‌آید، و این روز، نهایت عالم گذشته و آغاز عالم آینده می‌باشد. مانند: «يَوْمَ الْفُضْلِ» در سوره نبا.

مقصود از «راجفة» می‌شود زمین یا طبیعت آن باشد «به قرینه آیه ۱۴ سوره مزمل»: ﴿يَوْمَ تَرْجَفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً﴾، می‌شود به قرینه آیات: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾، و مانند این‌ها، مقصود آسمان و نظام شمسی باشد. از این جهت قرآن، زمین یا نظام شمسی را «راجفة» خوانده، که طبیعت آن در حال حرکت و انفجار است. آغاز خلقت آن چنین بوده و به همین صورت نیز منتهی می‌شود. پیوستگی و فشرده‌گی آن مسبب از قدرت قاهر و اراده و تدبیر است، همین که دوره تدبیر به کمال خود رسید آن اراده قاهر تدبیر صورت را رها می‌کند و همان علل و عواملی که در ذرات جسمی «اتم» جاری است

۱. هان بدانید که آفرینش و فرمان او راست. (اعراف (۷)، ۵۴).

۲. و کارها همه به سوی الله بازگردانیده می‌شود. (بقره (۲)، ۲۱۰ و...)



نظام شمسی و زمین را که صورت بزرگتر آن است منفجر و متبدل می سازد.^۱

«تَبَعُهَا الرَّادِفَةُ». بعضی از مفسرین، «راجفة» را نفخة اول صور (نفخة فنا و مرگ)، و «رادفة» را نفخة دوم (نفخة بعث و حیات) دانسته اند. ولی این دو لفظ دلالت صریح و غیر صریح بر این معنا ندارد. کلمه «رادفة» بیش از این دلالت ندارد که حادثه مخصوص با حوادثی در پی «راجفة» پیش می آید، اما این حادثه یا حوادث چه و چگونه است؟ قرآن با اجمال و اشاره، گذشته و به سراغ وضع انسان در این تحوّل و تغییر ناگهانی آمده:

۱. در ضمن بررسی ها و رصدها، برای شناسایی اوضاع کیهان ها و ستارگان، مشاهده شده که در وضع بعضی از ستارگان ناگهان تغییر و تبدیل یا انفجاری پیش آمده و گاهی شعاع آن به سرعت افزوده می شود و چندین هزار برابر بیشتر از وضع طبیعی می گردد، و بعضی از ستارگان دور و ریز که با دوربین های قوی دیده می شوند از درخشنده ترین ستارگان می گردند. مطالعات کیهانی و عکسبرداری ها نشان می دهد که در کهکشانها در هر سال بیش از بیست انفجار و این گونه تغییرات رخ می دهد، چنان که نورانیت متوسط این تشعشع ها و انفجارها در حدود ۲۰۰/۰۰۰ برابر نور خورشید حدس زده می شود، و نورانیت بعضی هزاران برابر بیش از این است، و نیز بعضی از دانشمندان نجومی گویند که در منظومه کیهانی ما در مدت هر سیصد سال یک بار چنین انفجاری مشاهده شده است.

علت طبیعی این انفجارها هنوز کشف نشده و آنچه گفته اند بیش از احتمال و فرض نیست، یکی از آن فرضیات این است که ستاره در مسیر طبیعی خود با سیاره دیگر برخورد می کند و منفجر می شود، یا هنگام عبور از گازهای متراکم جوی حال تشعشع فوق العاده برای آن پیش می آید.

فرض دیگر این است که فعل و انفعال های داخلی منشأ انفجار آن گردد و شاید این انفجار داخلی پس از انقباض ناگهانی رخ دهد. این گونه فرض ها را هیچ دلیل طبیعی تأیید نکرده است.

برای اطلاع بیشتر به کتاب «پیدایش و مرگ خورشید»، تألیف ژرژ گاموف، ترجمه آقای احمد آرام، به خصوص فصل نهم آن، مراجعه شود. (مؤلف)